

تبیین از چند مسأله فلسفی در علم اقتصاد

sobhanihs@ut.ac.ir |

حسن سبحانی

استاد دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران

mahdavi@ut.ac.ir |

ابوالقاسم مهدوی

دانشیار دانشکده اقتصاد، دانشگاه تهران

padash@ut.ac.ir |

حمید پاداش

دانشجوی دکتری اقتصاد، دانشگاه تهران

(نویسنده مسئول مکاتبات)

پذیرش: ۱۳۹۲/۰۲/۱۵

دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۰۸

چکیده: هدف اصلی مقاله، پاسخ به این پرسش کلیدی است که چه نوع مسایل فلسفی در علم اقتصاد قابل طرح هستند؟ نویسندگان با تبعیت از مبانی نظری، فلسفه علم اقتصاد را به سه شاخه انتولوژی، اپیستمولوژی و متدولوژی تقسیم بندی نموده و مسایل فلسفی علم اقتصاد را در این سه شاخه احصا و تبیین نموده اند. بر اساس بررسی استدلال محققان در نتایج مقاله، حاکی از آن است که عینیت پدیده‌های اقتصادی، علیت، گرایش عمومی-سازی در بین اقتصاددانان، منشأ رفتار اقتصادی مسایل انتولوژیک علم اقتصاد هستند. مسایل اپیستمولوژیک آن شامل گرایش اقتصاد به عقل‌گرایی در مقابل تجربه‌گرایی، تردید در قانون بودن گزاره‌های علمی در اقتصاد، و مسأله جمع‌زنی به معنای تقابل خرد و کلان می‌باشد. از نظر متدولوژیک نیز امکان‌پذیری تمایز ارزش-واقعیت، ریاضی‌سازی و کمی‌سازی روش‌های تبیین در علم اقتصاد، قابل استنتاج است.

کلیدواژه‌ها: علم اقتصاد، فلسفه، انتولوژی، اپیستمولوژی، متدولوژی

طبقه‌بندی JEL: A12، B41

مقدمه

طبق تعریف (Mäki, 2008)، فلسفه علم اقتصاد به شاخه‌ای از فلسفه گفته می‌شود که با بنیان‌های علم اقتصاد و وضعیت آن در مقام یک علم اخلاقی سروکار دارد. در این معنی، فلسفه اقتصاد سه زیر شاخه اصلی دارد: انتولوژی، اپیستمولوژی و متدولوژی علم اقتصاد. انتولوژی (یا هستی‌شناسی) علم اقتصاد به سؤال از «چیستی» می‌پردازد. مثلاً سؤال از اینکه «علم اقتصاد چیست» یک پرسش انتولوژیک است. همین‌طور، پرسش از چیستی قیمت، بازار، سرمایه، مطلوبیت و نظیر آن پرسش‌های انتولوژیک به شمار می‌روند.

اپیستمولوژی (یا معرفت‌شناسی) علم اقتصاد، با چگونگی کسب دانش در علم اقتصاد سروکار دارد. اینکه چگونه می‌توان در علم اقتصاد ادعای حقیقت^۲ نمود، چگونه می‌توان یا باید تئوری‌های اقتصادی را اثبات نمود، چگونه تئوری‌های اقتصادی به واقعیت مربوط می‌شوند و اینکه آیا این تئوری‌ها، «قانون» هستند یا خیر، پرسش‌های اپیستمولوژیک به شمار می‌روند (Hands, 2008). متدولوژی علم اقتصاد یک شاخه علمی از فلسفه اقتصاد است که به مطالعه «روش علمی» مورد استفاده در دانش اقتصاد می‌پردازد (Backhouse, 2008). پرسش محوری متدولوژی اقتصادی این است که «چگونه کسی می‌تواند بگوید یک جزء خاص از علم اقتصاد یک علم خوب است؟»^۳ (Hausman, 1986). اقتصاددانان از متدولوژیست‌ها می‌خواهند که برای آنها یک الگوریتم تحلیل اقتصادی خوب ارائه کنند. به طور مثال، فریدمن (۱۹۵۳) به اقتصاددانان می‌گوید تئوری‌های خوب، تئوری‌هایی هستند که پیش‌بینی‌های مفید و دقیق‌تری ارائه کنند. درحالی‌که ساموئلسون (۱۹۴۷)، (۱۹۶۳) به اقتصاددانان می‌گوید تا تئوری‌های خود را با مفاهیم «عملیاتی»^۴، که منطقاً معادل پیامدهای توصیفی‌شان هستند، فرموله کنند. لذا متدولوژی، پیونددهنده علم اقتصاد با اپیستمولوژی است (Hands, 2008). بدین ترتیب، فلسفه علم اقتصاد، دامنه وسیعی از مسایل انتولوژیک، اپیستمولوژیک و متدولوژیک در علم اقتصاد را شامل می‌شود.

اصلی‌ترین پرسش مقاله، آن است که علم اقتصاد به طور مشخص با چه مسایلی فلسفی مواجه است؟ برای پاسخ به این پرسش به تبعیت از تقسیم‌بندی (Mäki, 2008)، می‌توان آن را به سه پرسش فرعی به شرح زیر تقسیم نمود: مسایل انتولوژیک علم اقتصاد چه مسایلی هستند؟ علم اقتصاد با چه

1. Epistemology
2. Truth Claim
3. «How one can tell whether a particular bit of economics is good science?»
4. «Operational» Concepts

مسایل اپیستمولوژیکی مواجه است؟ و مسایل متدولوژیک آن چه مسایلی هستند؟ ضرورت طرح این پرسش‌ها از آنجاست که به نظر می‌رسد در تاریخ و ادبیات اقتصادی و فلسفی تاکنون طبقه‌بندی مشخص و مستدلی از این مسایل ارایه نشده است. (Davis et, al 2004). در زیر مباحث مختلف فلسفه و اقتصاد، مسایل متدولوژیکی و اپیستمولوژیکی را بی‌آنکه طبقه‌بندی مستدلی از مسایل ارایه داده باشند، یکسان انگاشته و مقوله‌هایی مانند ساخت‌گرایی^۱، فرمالیسم، خطابه و فردگرایی روش‌شناختی را در زیر قسمتی از متدولوژی و اپیستمولوژی بحث کرده‌اند. همچنین، این نویسندگان در انتولوژی علم اقتصاد، مسایلی مانند تضاد فرمالیسم و واقع‌گرایی، ساختار و عاملیت، رفتار پیچیده اقتصادی و احتمالات را مورد بحث قرار داده‌اند. (Roy (2005). مباحث فلسفه اقتصاد خود را در قالب مسایلی همچون شکاکیت اخلاقی^۲ هیوم، رابطه اقتصاد ریاضی و واقعیت، بنیان‌های اقتصاد رفاه و مسأله اخلاقی حسادت را به چالش کشیده است. (Hausman (2008) بخش عمده فلسفه علم اقتصاد را به متدولوژی معطوف کرده و مسایل متدولوژیک آن را مشتمل بر شش مسأله محوری دانسته است: اقتصاد اثباتی در مقابل اقتصاد هنجاری، دلایل در مقابل علل^۳، طبیعت‌گرایی علمی اجتماعی^۴، انتزاع و عبارت ثبات سایر عوامل^۵، علیت در اقتصاد و اقتصادسنجی، ساختار و استراتژی علم اقتصاد (پارادایم‌ها و برنامه‌های پژوهشی).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در مطالعات مذکور، مسایل فلسفه علم اقتصاد لزوماً در قالب شاخه‌های سه‌گانه مذکور مورد احصا و استنتاج قرار نگرفته‌اند. بیشتر مطالعات، فلسفه علم اقتصاد را به متدولوژی تقلیل داده‌اند و برخی دیگر، اپیستمولوژی و متدولوژی را یکی گرفته‌اند. برخی نیز از ماهیت انتولوژیک علم اقتصاد غفلت کرده‌اند. در این مقاله، محققان درصدد هستند با تبعیت از تقسیم‌بندی ماکس و بررسی مطالعات مرتبط، لیست مشخصی از مسایل فلسفی را در هر یک از شاخه‌های سه‌گانه احصا و استنتاج نمایند. لذا ابتدا مسایل انتولوژیک مورد بحث قرار داده می‌شود.

مسایل انتولوژیک

اگر تعریف انتولوژی علم اقتصاد را پرسش از چیستی اعیان و اشیاء دانست، آنگاه همه امور و

1. Constructivism
2. Moral Skepticism
3. Reasons versus Causes
4. Social Scientific Naturalism
5. Ceteris Paribus

۶ برخی دیگر از این مطالعات عبارتند از: (فریدمن، ۱۹۵۳؛ بلاگ، ۱۹۸۰؛ بولاند، ۱۹۸۲؛ مک‌کلاسی، ۱۹۸۳؛ و هاسمن، ۱۹۸۹)

اعیانی که علم اقتصاد با آنها سروکار دارند، در معرض پرسش انتولوژیک قرار می‌گیرند. به طور مثال، وقتی از «قیمت» سخن به میان می‌آید، واقعاً مشخص نیست که راجع به چه چیزی صحبت می‌شود. در مورد «مطلوبیت» نیز همین‌طور است. اما آیا به راستی همه موضوعاتی که علم اقتصاد با آنها سروکار دارد این‌گونه هستند؟ به نظر می‌رسد دست‌کم چند مسأله اساسی در علم اقتصاد می‌توان طرح کرد که نیازمند کنکاش انتولوژیک هستند. تشریح این مسایل در ادامه مقاله ذکر می‌شود.

مسأله عینیت

به نظر (Sugden (2008)، مدل‌های تئوریک اقتصاد صرفاً انتزاع‌هایی از جهان واقعی یا ساده‌سازی‌های آن نیستند. این مدل‌ها، جهان‌های خلاف واقع^۱ را توصیف می‌کنند که مدل‌ساز ساخته است. Hausman (1992) اشاره می‌کند که کار تئوریک در علم اقتصاد، بیشتر با «کنکاش مفهومی^۲» سروکار دارد تا «تئوری‌پردازی تجربی^۳». کنکاش مفهومی، ویژگی‌های درونی مدل را بررسی می‌کند، بی‌آنکه رابطه بین جهان مدل و جهان واقعی را مد نظر قرار دهد.

غالب اقتصاددانان علاقمند به ابزارگرایی هستند. نسخه رایج ابزارگرایی معتقد است مفروضات یک تئوری چیزی جز تلخیص و فشرده‌سازی پیش‌بینی‌های نظریه نیستند. بنابراین، پرسش از واقع‌گرایانه بودن یا نبودن مفروضات در اینجا موضوعیت ندارد.

Gibbard & Varian (1978) معتقدند مدل‌های اقتصادی برای تبیین ویژگی‌های قابل مشاهده جهان، به لحاظ علی به کار می‌روند و به همین دلیل، ساده‌سازی خصیصه مطلوب چنین مدل‌هایی است. پیچیدگی‌ها غیرضروری هستند، چون ابعادی از جهان که مدل برای تبیین آنها به کار می‌رود دقیقاً قابل اندازه‌گیری نیستند، بنابراین مدل‌های علی واقع‌گرایانه نیستند.

بدین ترتیب، یک مسأله ممکن به لحاظ انتولوژیک این است که آیا مدل‌های اقتصادی ناظر بر امور واقعی هستند یا ناظر بر امور ذهنی؟ به عبارت دیگر، مدل‌های تئوریک اقتصاددانان، چگونه می‌توانند ویژگی‌های جهان واقعی را تبیین نمایند؟

مسأله علیت

وقتی گزاره‌های کلیدی علم اقتصاد مرور می‌شود، ادعاهای زیادی حاکی از ادعای وجود روابط

1. Counterfactual worlds
2. Conceptual exploration
3. Empirical theorizing

علی مشخص می‌شود. گزاره‌های زیر را در اقتصاد خرد و کلان در نظر بگیرید:

(۱) اگر قیمت یک کالا افزایش یابد، آنگاه با فرض ثبات سایر عوامل، مقدار تقاضا برای آن کالا کاهش می‌یابد.

(۲) اگر نرخ بهره کاهش یابد، آنگاه با فرض ثبات سایر عوامل، سرمایه‌گذاری خصوصی افزایش می‌یابد.

در گزاره‌های فوق، روابط علی بین متغیرهای اقتصادی، به ثبات سایر عوامل^۱ منوط شده است. به نظر (Hausman (2012)، بسیاری از تعمیم‌های مهم در علم اقتصاد عبارت از ادعاهای علی هستند؛ در مورد گزاره (۱)، قانون تقاضا صرفاً بیان‌گر رابطه معکوس قیمت و تقاضا، با فرض ثبات سایر عوامل نیست، بلکه وقتی تقاضا بنا به یک دلیل دیگری مانند تغییر سلیقه، افزایش یابد، قیمت نیز افزایش خواهد یافت. چنین روابطی هم در اقتصاد خرد و هم در اقتصاد کلان (نظیر گزاره ۲) یافت می‌شوند. علاوه بر اقتصاد خرد و کلان، بخش مهمی از ادبیات علیت، در اقتصادسنجی رشد یافته است. به طور مثال:

(۱) یک واحد افزایش تعداد نیروی کار، مقدار تولید ملی را به اندازه X واحد افزایش می‌دهد. عبارت ثبات سایر عوامل در اقتصادسنجی به جزء اخلاص (ε) تعبیر می‌شود. بنابراین در اقتصادسنجی نیز به تبعیت از تئوری‌های اقتصادی، گزاره‌های حاوی روابط علی وجود دارند. از دید (Hausman (2012)، اقتصادسنجان عمیقاً با امکان تعیین روابط علی از طریق شواهد آماری و ارتباط این روابط علی با برآورد سازگار پارامترها سروکار دارند. یک پرسش کلیدی آن است که آیا برآورد یک رابطه رگرسیونی در یک مدل اقتصادسنجی، لزوماً از یک رابطه علی حکایت می‌کند؟ آیا رابطه مزبور صرفاً یک «مقارنت» نیست؟ آیا وقتی در اقتصادسنجی رابطه تبعی بین دو متغیر بحث می‌شود و مثلاً گفته می‌شود یک متغیر تابع متغیر دیگری است، از علیت سخن به میان می‌آید؟ به نظر (Kincaid (2005)، حامیان علیت مدام منظور خود از علیت را عوض می‌کنند: گاهی از علیت معنای «تابعی از» و گاهی معنای «همراه است با» مراد است.

از نظر (Wold (1954)، تردیدی نیست که همه علوم نیازمند تبیین‌های علی هستند. روابط علی در علم اقتصاد باید با رجوع به «واحدهای اقتصادی^۲» (مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان) مشخص شوند و تبیین کنند که چگونه کنش‌های آنها تحت تأثیر عوامل علی مختلف قرار می‌گیرد. در مدل‌های اقتصادسنجی، این واحدها باید مستقل باشند، به این معنی که هر واحد اقتصادی الگوی

1. Ceteris Paribus
2. economic units

رفتاری خود را که به وسیله یک یا چند رابطه علی توصیف می‌شود - بدون اینکه این تغییر بر الگوی رفتاری واحدهای اقتصادی دیگر مدل اثر بگذارد - تغییر یا تعدیل کنند. لذا، علیت بر حسب مدل‌های مختلفی که مورد استفاده قرار می‌گیرد معنای متفاوتی به خود می‌گیرد. نکته‌ای که دیگر محققان مانند Kincaid (2005) نیز بر آن تأکید دارند. لذا در اینجا، مسأله دیگری سر بر می‌آورد و آن اینکه وقتی اقتصاددانان و اقتصادسنجان درباره علیت سخن می‌گویند دقیقاً کدام معنی از علیت منظور است؟

Hicks (1979) معتقد است اقتصاددانان غالباً درباره معلول‌ها سخن می‌گویند و کمتر به علل می‌پردازند. آنجا هم که از علل سخن می‌گویند معنای آن را از همدیگر جویا نمی‌شوند. این در حالی است که علم اقتصاد، دست‌کم از چند جهت باید به مسأله علیت بپردازد: اول اینکه، دانش اقتصادی به میزان قابل توجهی ناقص است. از دید وی، واقعیت‌های اقتصادی معدودی وجود دارند که دانش دقیقی در مورد آنها وجود دارد. تصور ما از احجام کلان مانند GNP، تراز پرداخت‌ها و حتی اشتغال، هنوز دارای خطا و بدتر از آن، مبهم است. دوم اینکه، اقتصاد و زمان با هم رابطه دارند. دیوید هیوم، «اولویت زمانی علت نسبت به معلوم» را برای تعلیل یک موضوع، ضروری بر می‌شمرد. هیکس خود به ضروری بودن تقدم زمانی علت نسبت به معلول باور ندارد، لیکن معتقد است که رابطه علت و معلول به زمان برمی‌گردد - قابل انکار نمی‌باشد (Hicks, 1979). لذا مسأله منبعت از آرای هیکس در خصوص علیت این است که مسأله زمان چگونه در روابط اقتصادی تبیین می‌شود؟ توجیه مسأله زمان در علیت و معانی مختلف علیت در نزد اقتصاددانان یک چالش کلیدی برای آنان محسوب می‌شود.

مسأله عمومی‌سازی^۱

Lawson (2006) معتقد است استفاده نابجا از روش‌های فرمالیستی - استنتاجی^۲ در اقتصاد متعارف باعث شده است یک امر خاص^۳ با امر عمومی^۴ اشتباه گرفته شود.^۵ از دید وی، چنین خطایی بر پیکره اقتصاد مدرن سایه انداخته است. وی، برخی از موارد خاص عمومی‌سازی نابجای روش‌های

۱. عمومی‌سازی معادل انگلیسی Universalization است و لزوماً به معنای تعمیم (Generalization) نیست. عبارت دوم معنای روش شناختی دارد، درحالی‌که عبارت اول وجه انتولوژیک دارد.
 ۲. لائسون از این اصطلاح در مقابل روش‌های استقرایی یا تجربی استفاده می‌کند. ویژگی اصلی روش‌های فرمالیستی - استنتاجی، اتکا به مدل‌سازی ریاضی است.

3. Particular

4. General

۵. این مسأله در اصل یک مسأله متدولوژیک است؛ اما لائسون آن را در یک چارچوب انتولوژیک (یعنی تئوری انتولوژی اجتماعی) مورد بحث قرار داده است.

فرمالیستی - استنتاجی در اقتصاد متعارف را چنین ذکر می‌کند:

مسأله انسان فردی: اقتصاددانان متعارف فرض می‌کنند که «همه کس در همه جا یکسان هستند»^۱. مسأله انسان فردی بر این موضوع دلالت دارد که اگر برخی از افراد، توانایی بالایی برای تفکرات و یا رفتارهای فردگرا یا خودخواهانه دارند، پس آیا همه از این توانایی‌ها برخوردار هستند؟

مسأله تاریخ: مسأله دوم منبعت از خلط امر خاص با امر عمومی این است که چرا اقتصاددانان مشخصه‌های تاریخی و برخی سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی خاص (مانند اقتصاد آمریکا یا انگلستان) را به عنوان مشخصه‌های مشترک در تمامی سیستم‌ها در نظر گرفته‌اند؟ توجیه اقتصاددانان برای این کار چه بوده است؟

مسأله عاملیت: در بین اقتصاددانان، این فرض متداول است که در جایی که یک عامل اقتصادی به یک روش خاص در یک موقعیت داده شده عمل می‌کند، او (با همه افراد) در همه موارد به طور مشابه عمل می‌کند (کنند). این تئوری را تئوریکنش نماینده^۲ می‌نامند. مسأله این است که آیا این تئوری با واقعیت منطبق است؟ به نظر می‌رسد در این مسأله تئوری با واقعیت منطبق نیست.

مسأله فردگرایی روش شناختی: آخرین مسأله منتج از گرایش عمومیت‌گرایی اقتصاددانان این است که چون برخی از ویژگی‌های واقعیت اجتماعی، به نظر می‌رسد به یک روش معین با موفقیت تبیین می‌شوند، پس همه ویژگی‌های واقعیت نیز چنین هستند. توجیه اقتصاددانان برای این تعمیم، همانا موضع فردگرایی روش‌شناختی^۳ است که طبق آن، اگر برخی از پدیده‌های اجتماعی تا حد زیادی بر حسب افراد و ترجیحات آنها قابل توضیح باشد، در این صورت تمام وقایع اجتماعی را می‌توان صرفاً بر حسب فردگرایی توضیح داد (Lawson, 2006).

بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که گرایش انتولوژیک عمومیت‌گرایانه توسط اقتصاددانان خود به چند مسأله دیگر منجر می‌شود که سراسر اقتصاد متعارف را تحت الشعاع قرار داده است.

مسأله رفتار

به نظر (2003) Camerer آغاز و پایان رفتار اقتصادی در مغز انجام می‌شود. علم اقتصاد باید مقید به این حقایق باشد که انسان‌ها چگونه فکر، احساس و رفتار می‌کنند. اقتصاد رفتاری^۴ این قید را بسیار جدی گرفته و مدل‌های اقتصادی را در نظام‌مندی روان‌شناختی مستقر می‌کند. این نظر هربرت

1. Everyone is everywhere the same.
2. Representative Action
3. Methodological Individualism
4. Behavioral Economics

سایمون که افراد از عقلانیت محدود^۱ برخوردار هستند، رفته رفته به باد فراموشی سپرده می‌شود. عقلانیت محدود به عنوان یک آنتی‌تز عقلانیت نامحدود^۲ تعریف شده است، اما واقعیت این است که عقلانیت نامحدود هیچ‌گاه به عنوان یک مدل شناختی^۳ جدی گرفته نشده است. مسأله این نیست که آیا مردم دارای عقلانیت نامحدود است یا خیر، بلکه بحث بر سر این است که ایده‌های مأخوذ از روان‌شناسی چگونه می‌تواند مدل‌های اقتصادی پس‌انداز، اشتغال، تقاضای مصرف‌کننده، تسویه بازار، طراحی سازمان، نوسانات بازار مالی، رشد اقتصادی و نظایر آن را شکل بدهد. علاوه بر این، پیامدهای عقلایی می‌تواند رفتار محدودکننده نظام‌هایی باشد که در آنها مردم (یا سازمان‌ها) یاد می‌گیرند، تقلید کنند و به دنبال مشاوره باشند. همه اینها مفاهیم روان‌شناختی در مغز هستند.

طبق تفسیر (Earl 1990)، بسیاری از اقتصاددانان رفتاری معتقدند که به هنگام تلاش برای پیش‌بینی رفتار، ضروری است که فرض شود کنش‌ها به وسیله شکلی از پردازش شناختی اطلاعات تعیین می‌شوند که به عنوان یک متغیر حایل میان تغییرات در شرایط و رفتار قرار می‌گیرند. آموزش سنتی علم اقتصاد تئورسین‌ها را به این سمت سوق داده است که عاملان اقتصادی را طوری مدل‌سازی کنند، «چنانکه گویی» همگی آنها با قیدهایی معینی مواجه می‌شوند و کارکرد جهان را به همان نحوی می‌بینند که اقتصاددان سعی دارند رفتار آنها را مدل‌سازی کنند. عاملان طبق فرض، به طور متوسط - حتی اگر همیشه رویدادهای فردی را با دقت پیش‌بینی نکنند - حدس‌های درستی دارند. اگر ساختار تغییر کند عاملان اقتصادی بی‌درنگ با استفاده از فرآیند استقرا ساختار جدید را کشف می‌کنند. این متدولوژی در نگاه اقتصاددانان رفتاری به وضوح محدودیت‌هایی دارد. اگر هدف، پیش‌بینی و فهم رفتار در موقعیت‌هایی باشد که هم اقتصاددانان و هم عاملان اقتصادی آن موقعیت‌ها را به صورت تغییر ساختاری از نوع نامطمئن تلقی می‌کنند، در این صورت تغییر موجب شکست روابط از پیش تعیین شده خواهد شد. علاوه بر این، مدل‌های مربوط به جهان واقعی، متفاوت از مدل‌هایی است که کارشناسان و متخصصین آرایه می‌کنند و اگر چنین است، در این صورت مدل‌سازان باید بتوانند ریسک استنباط‌های نادرست خود درباره ماهیت رفتار در محیط‌های آرام و نیز ماهیت آن در محیط‌های غیرعادی را برازش کنند.

اگر تحلیل اقتصاددانان رفتاری درست باشد، آنگاه باید به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که تصمیم‌گیرندگان چگونه ماهیت مسایلی را که پیش‌روی آنها قرار دارد، کشف می‌کنند؟ و چگونه

1. Bounded Rationality
2. Hyperrationality
3. Cognitive Model

قیده‌های پیش‌روی خود را در تصمیم‌گیری لحاظ می‌کنند؟ بدین ترتیب، رویکرد رفتارگرایانه به اقتصاد، این مسأله محوری و انتولوژیک را پیش می‌کشد که چرا اقتصاددانان به جای رفتار، بر ترجیحات متمرکز شده‌اند؟ چرا علم اقتصاد به مطالعه رفتار اقتصادی به عنوان یک رفتار واقعی بدل نشده است؟ هنوز، اقتصاد رفتاری به جریان رایج در علم اقتصاد و محافل اقتصادی راه نیافته که این خود گواه موضوعیت داشتن مسأله رفتار در عصر کنونی است.

مسایل اپیستمولوژیک

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اپیستمولوژی (معرفت‌شناسی)، طبق تعریف به شاخه‌ای از فلسفه گفته می‌شود که با ماهیت و قلمرو دانش سر و کار دارد. محققان با به رسمیت شناختن تمایز اپیستمولوژی از انتولوژی، علاوه بر احصای مسایل محوری انتولوژیک، معتقد هستند چند مسأله کلیدی اپیستمولوژیک نیز در علم اقتصاد قابل شناسایی است. این مسایل عبارتند از:

عقل‌گرایی در مقابل تجربه‌گرایی

اولین مسأله اپیستمولوژیک علم اقتصاد این است که آیا باید بر فلسفه علم عقل‌گرایانه یا بر فلسفه علم تجربه‌گرایانه مبتنی باشد؟ به عبارت دیگر، آیا منبع دانش اقتصاد، عقل است یا تجربه؟ (Hollis & Nell (1975 در مقام فیلسوف (هولیس) و اقتصاددان (نل)، اقتصاد نئوکلاسیک را نقد کرده و معتقدند اقتصاد نئوکلاسیک مدرن به طور گریزناپذیری نامعتبر است، زیرا مبتنی بر یک فلسفه علم غیرقابل دفاع است. تئوری نئوکلاسیک معیوب است، نه به این خاطر که از حیث تجربی خطاست یا از حیث تجربی خلأ دارد- بلکه به این دلیل که تجربی است، یعنی مبتنی بر فلسفه تجربه‌گرایی^۱ قرار دارد. از دید آنها، تنها موضع فلسفی که به عنوان بنیادی برای مطالعه پدیدارهای اجتماعی قابل دفاع است، عقل‌گرایی^۲ است.

تجربه‌گرایی^۳ فلسفه علمی است که تمام گزاره‌ها را به دو نوع «تحلیلی^۴» و «ترکیبی^۵» تقسیم می‌کند. گزاره‌های تحلیلی، گزاره‌های صرفاً پیشینی هستند که هیچ محتوا یا مرجع معینی ندارند. گزاره‌های ترکیبی گزاره‌هایی هستند که اعتبارشان بستگی به انطباق آنها با مشاهدات ما در طبیعت

1. Empiricism
2. Rationalism
3. Empiricism
4. Analytic
5. Synthetic

دارد. مطابق این نگرش، هیچ حقیقت ترکیبی پیشینی نمی‌تواند وجود داشته باشد و گزاره‌های صرفاً تحلیلی درباره جهان واقع، درست نیستند. هولیس و نل در حمله خود به اقتصاد نئوکلاسیکی، استدلال خود علیه تجربه‌گرایی را مبتنی بر زیرمجموعه آن که پوزیتیویسم نامیده می‌شود، استوار می‌کنند. به‌ویژه، بر یک مقوله از پوزیتیویسم تکیه می‌کنند که میلتون فریدمن (۱۹۵۳) در مقاله معروف خود درباره روش‌شناسی اقتصادی اثباتی از آن دفاع می‌کند.

عقل‌گرایی به عنوان یک نظریه دانش به این نگرش اطلاق می‌شود که حقیقت از طریق عقل محض^۱ قابل کشف است. در دوران مدرن، این نگرش تقریباً توسط ویتگنشتاین^۲ و پیروان او گسترش یافته است. طبق این فلسفه، رویه مناسب^۳ علم اجتماعی، عبارت است از توسعه تئوری‌های صرفاً پیشین برای رسیدن به یک دانش مفهومی و نه تجربی. حقایق به دست آمده صرفاً زبان‌شناسانه یا حقایق منطقی نیستند، بلکه مشتمل بر دانش درباره ماهیت جهان خارجی هستند. به تعبیر هولیس و نل هر وضعیتی از جهان، باید همان‌طوری باشد که هست. به‌طوری که از یک علت «ضروری» یک نتیجه «ضروری» حاصل شود و ویژگی‌های ضروری آن با کشف چنین ضرورت‌هایی توسط عقل آشکار شود. از دید این نویسندگان، اقتصاد نئوکلاسیک یک هسته تئوریک مرکزی دارد که یک سیستم پیشینی^۴ است. بنابراین، نظریه نئوکلاسیک در تمرکز بر آنچه که «ضروری» است موفق نیست. ضروری به این معنی است که چه چیزی «ضرورتاً» در جهان واقع وجود دارد. از این منظر، هیچ دلیلی برای ترجیح گونه خاص، همان‌گویی (توتولوژی) بر گونه دیگر آن وجود ندارد. اما اگر این‌گونه است پس چه دلیلی برای ترجیح یک نظریه پیشینی بر نظریه دیگر وجود دارد؟ چگونه می‌توان انتخاب یک نظریه و کنار گذاشتن تئوری دیگر را توجیه نمود؟ اگر تبیین اقتصاددانان مبتنی بر تبیین توتولوژیک (همان‌گویی) باشد، که هست- در این صورت جایی برای گزاره‌های تجربی باقی نمی‌ماند.

مسأله قانون یا شبه قانون

Rosenberg (1976) در اثر خود این پرسش اساسی را مطرح می‌کند «آیا گزاره‌های کلی اقتصاد خرد می‌تواند به مثابه قوانین^۵ - به معنایی که در علوم طبیعی از آنها مراد می‌شود- تلقی گردد؟» این پرسش، علم اقتصاد را بر اساس معیارهای عمومی اپیستمولوژیک ارزیابی نمی‌کند، بلکه

1. Pure Reason
2. Ludwig Wittgenstein
3. Proper Procedure
4. A priori System
5. Laws

در عوض به این موضوع می‌پردازد که آیا کارهایی که اقتصاددانان انجام می‌دهند شبیه کارهایی است که دانشمندان طبیعی انجام می‌دهند؟ به نظر وی، فیلسوفان درباره ویژگی‌های پذیرفته شده قوانین علمی هنوز به توافق نرسیده‌اند.

همه قوانین علمی مبتنی بر گزاره‌های علی هستند، بنابراین مسأله فرعی در اینجا این است که آیا گزاره‌های اقتصادی گزاره‌های علی هستند یا خیر؟ وجه انتولوژیک علیت، در بخش قبلی مورد بحث قرار گرفت. از نظر اپیستمولوژیک، علیت به واسطه تقلیل همه کنش‌های انسانی به بنیادهای نوروفیزیولوژیکی مورد تردید است، اما این امر از جایگاه علمی اقتصاد فقط شاخه‌ای از زیست‌شناسی (یا نهایتاً فیزیک) را حمایت می‌کند، نگرشی که در دنیای معاصر دیگر طرفدار ندارد. لذا مسأله این است که آیا می‌توان «علل» را در سطحی قرار داد که در آن ارگانسیم‌های انسانی به کنش‌های مستقل مشغول باشند. کنش انسانی مانند خرید یک نخ سیگار، به انگیزه‌های کنشگر، تمایلات، قصد‌ها، یا به تعبیر روزنبرگ، به «دلایل^۱» کنشگر نسبت داده می‌شود. در این صورت این مسأله پیش می‌آید که آیا دلایل جایگاه علل را دارند یا خیر؟^۲ طبق تحلیل روزنبرگ، هیچ یک از استدلالاتی که تاکنون توسط ویتگنشتاین و دیگران در برخورد با دلایل به مثابه علل صورت گرفته است، معتبر نیست و دلایل به عنوان عللی تفسیر می‌شود که از جایگاه اپیستمولوژیکی یکسان برخوردارند. از دید روزنبرگ، این استدلال کفایت می‌کند تا اثبات شود که گزاره‌های کلی نظریه اقتصاد خرد «شبه قانون^۳» هستند نه قانون^۴.

یک گزاره برای اینکه قانون باشد نه تنها باید شبه‌قانون باشد، بلکه از حیث تجربی هم باید درست باشد. گزاره‌های هر علمی می‌تواند با قرار دادن مفروضات ضروری در قالب عبارت «اگر»، صرفاً تحلیلی ساخته شود، اما چنین گزاره‌هایی صرفاً شبه‌قانون هستند. بنابراین گزاره‌های اقتصاد خرد، گزاره‌های

1. Reasons

۲. مسأله‌ای که هاسمن (۲۰۱۲) آن را تحت عنوان دلایل در مقابل علل بررسی کرده است. به طور کلی، بحث از علت در مقابل دلیل، به اختلاف نظری بنیادین میان دو دسته از فیلسوفان درباره رابطه علوم انسانی و علوم طبیعی برمی‌گردد. دسته اول، مانند ناتورالیست‌ها و پوزیتیویست‌ها قابل به تفاوت ماهوی علوم انسانی و طبیعی هستند. این نوع فیلسوفان معتقدند اگر در علوم طبیعی دنبال علت هستیم، باید در علوم انسانی نیز دنبال علت باشیم. دسته دیگر، اعتقاد دارند که بین علوم انسانی و علوم طبیعی تفاوت ماهوی وجود دارد، لذا به جای جستجوی علت، باید دنبال دلیل باشیم. فرق بین علت و دلیل آن است که علت، مؤثری است که موجودی را به نحو ناآگاه، آن هم به صورت قطعی، به واکنش وا می‌دارد، اما دلیل عبارت است از یک تصدیق آگاهانه در ذهن یک فرد ذی‌شعور. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به: سروس، ع. (۱۳۶۷). علت و دلیل در علوم اجتماعی، نامه علوم اجتماعی، شماره ۱، صفحات ۵۳-۷۲ رجوع کنید.

3. Lawlike

۴. تفاوت قانون و شبه‌قانون در اینجا این است که شبه‌قانون، گزاره تعمیم‌پذیر، اما فاقد تأیید تجربی است. اما قانون به گزاره تعمیم‌پذیر و تأییدپذیر گفته می‌شود.

شبه‌قانون هستند. اینکه آیا قانون هم هستند یا خیر، به این معنی که از حیث تجربی هم درست هستند یا خیر، مسأله اقتصاددانان محسوب می‌شود و نه مسأله فیلسوفان.

مسأله جمع‌زنی^۱

مسأله جمع‌زنی به یک مسأله محوری در علم اقتصاد بدل شده است. اصطلاح جمع^۲ عبارتی یا معیاری برای توصیف یک بازار یا اقتصاد است. منظور از مسأله جمع‌زنی، در صورت‌بندی متعارف آن عبارت است از مقایسه پیش‌بینی‌های به دست آمده از یک مدل اقتصاد بزرگ با تعداد زیادی متغیر، معادله و یک مدل کوچکتر که در آن متغیرها و پارامترها جمع آنها در مدل بزرگتر هستند. به عبارتی، پارامترها و متغیرهای مدل بزرگتر، جمع جبری پارامترها و پارامترهای مدل کوچکتر هستند. به طور مشخص، مطلوب است که پیش‌بینی‌های مدل خرد نباید با پیش‌بینی‌های مدل کلان تناقض داشته باشد (Peston, 1959). هرگاه تناقضی بین مدل خرد و مدل کلان وجود داشته باشد، این بدان معنی است که با مسأله جمع‌زنی مواجه بوده است. بدین ترتیب، مسأله جمع‌زنی در علم اقتصاد، به رابطه اقتصاد خرد و کلان اشاره دارد.

از نقطه نظر فلسفی، نزاع خرد و کلان در علم اقتصاد تعبیر دیگری از نزاع جزء و کل در فلسفه است. پرسش انتولوژیکی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا کل وجود دارد؟ نسبت کل با اجزاء چیست؟ مسأله کلیات^۳ یک مسأله قدیمی در فلسفه بوده است، به همین نحو در علم اقتصاد این مسأله هنوز قابل طرح است که آیا چیزی به نام کلان وجود دارد؟ آیا نسبت کلان با خرد صرفاً یک رابطه جمع‌پذیر است، یا کلان (کل) چیزی بیش از مجموع خردها (اجزا) است؟ در چارچوب این مسأله، همه مفاهیم و واژگان نظری اقتصاد کلان مانند تورم مورد تردید قرار می‌گیرد. به طور مثال، اقتصاددانان وقتی از تورم در اقتصاد کلان صحبت می‌کنند، لزوماً جمع جبری قیمت هر یک از کالاها را در نظر ندارند. اما اگر چنین است، پس تورم به عنوان یک مفهوم کلان، چه نسبتی با قیمت به عنوان یک مفهوم خرد دارد؟ به همین نحو، می‌توان پرسش‌های دیگری را درباره رابطه مفاهیم و مدل‌های کلان و ارتباط آنها با مفاهیم و مدل‌های خرد مطرح نمود.

1. Aggregation Problem
2. Aggregate
3. The Problem of Universals

مسائل متدولوژیک

متدولوژی علم اقتصاد، تنها شاخه‌ای از فلسفه علم اقتصاد است که قدمت پرداختن به آن بسیار بیشتر از دو شاخه دیگر است. تا جایی که حتی فلسفه علم اقتصاد را در بسیاری از مطالعات با متدولوژی اقتصادی یکسان گرفته‌اند.^۱ با این حال، محققان، بی‌آنکه بخواهند درباره رابطه متدولوژی با دو شاخه قبلی بحث کنند، مسایل کلیدی متدولوژیک در علم اقتصاد را چنین می‌دانند:

مسأله ارزش - واقعیت

دیوید هیوم مدعی بود که بایدها و نبایدها را منطقاً نمی‌توان از هست‌ها و نیست‌ها استنتاج کرد. این دیدگاه در ادبیات اقتصادی، به تمایز ارزش - واقعیت^۲ تعبیر شده است. از دید (Hausman (2008) مادامی که علم اقتصاد تحت تأثیر ملاحظات هنجاری است، پرسش‌های متدولوژیکی درباره رابطه بین علم اثباتی و پژوهش هنجاری مطرح می‌شود. بیشتر اقتصاددانان و متدولوژیست‌ها به تمایز واضح میان واقعیت‌ها و ارزش‌ها باور دارند و معتقدند علم اقتصاد باید بیشتر به عنوان یک علم اثباتی تلقی شود که به سیاست‌گذاران جهت انتخاب ابزارهای سیاستی برای نیل به هدف کمک می‌کند. علم اقتصاد، فی‌نفسه، به انتخاب هدف نمی‌پردازد. این نگرش از چند نظر قابل بحث است: اول اینکه، اقتصاددانان لاجرم باید ویژگی‌های ناقص اهداف و محدودیت‌های وضع شده در هر سیاست را تفسیر و ارزیابی کنند. (Machlup (1978 به این نکته اشاره کرده است.

دوم اینکه، علم اقتصاد به عنوان یک «علم»، مطالعه فعالیت انسانی است و همچون همه فعالیت‌های انسانی، تحت حاکمیت ارزش‌ها قرار دارد. این ارزش‌ها الزاماً همان ارزش‌هایی نیستند که بر سیاست‌گذاری اقتصادی تأثیر دارند، اما بحث این است که آیا ارزش‌هایی که بر فعالیت‌های انسانی تأثیر گذار است قابل تمایز دقیق از ارزش‌های تأثیرگذار بر سیاست‌گذاران هست یا خیر؟

سوم اینکه، علم اقتصاد بر اساس تئوری هنجاری عقلانیت بنا نهاده شده است. بنابراین، می‌توان پرسید که آیا ارزش‌های نهفته در این تئوری‌ها واقعاً می‌تواند از ارزش‌های تأثیرگذار بر سیاست‌گذاران جدا باشد؟ به طور مثال، دشوار است کسی به رفتار حداکثرسازی ناشی از عقلانیت فردی معتقد باشد و در همان حال، بر این نگرش تأکید ورزد که سیاست اجتماعی بایستی مانع حداکثرکردن رفاه و ثروت تحت لوای آزادی، حقوق و یا عدالت شود.

۱. به طور مثال کتاب «فلسفه علم اقتصاد» نوشته دانیل هاسمن (۲۰۰۸) مشتمل بر مجموعه مقالاتی درباره متدولوژی است. هرچند که در تیترو فرعی آن «یک انتولوژی» نیز به چشم می‌خورد.

چهارم اینکه، نگرش افراد درباره اینکه چه چیزی در واقعیت درست است و چه چیزی نادرست، تحت تأثیر باورهای آنان درباره چگونگی رفتار مردم در واقعیت است. (Marwell & Ames (1981 و Frank & Regan (1993 نشان دادند مطالعه تئوری‌هایی که افراد را دارای انگیزه‌های خودخواهانه و منفعت‌جویانه تصور می‌کنند باعث می‌شود مردم رفتار خودخواهانه و منفعت‌جویانه را مطلوب‌تر بیابند و در نتیجه بیشتر منفعت‌گرا شوند.

مسئله پنجم و آخر اینکه، قضاوت‌های افراد تحت تأثیر منافع آنان صورت می‌گیرد. از آنجایی که تئوری‌های اقتصادی مبتنی بر نفع شخصی هستند، بنابراین عملاً تعصبات ایدئولوژیکی در این رشته از علم وجود خواهد داشت. اول بار، مارکس (۱۸۶۷) بود که توجه همگان را به تأثیر ایدئولوژی بر نظریه اقتصادی جلب نمود.

مسئله ریاضیات

از نظر Kantorovich (1989)، نفوذ ریاضیات در اقتصاد قوی، سرسختانه و وسیع بوده است، به نحوی که در موضوعات متنوع اقتصاد، ردپای آن دیده می‌شود. (Kincaid (2005 نگاه ریاضی در اقتصاد را برگرفته از یک نگرش هیومی می‌داند. اگر علم قاعده‌مندی‌های فراگیر جهانی تولید می‌کند، معادلات ریاضی یک روش پارادایمی و طبیعی برای بیان چنین قاعده‌مندی‌هایی است. هر معادله یک قاعده‌مندی را بیان می‌کند و اگر شما نمی‌توانید مدل‌تان را در قالب معادله بنویسید، مطمئناً قاعده‌مندی‌های لازم را نخواهید داشت. به نظر وی، مدل‌ها عموماً در سطح بالای انتزاع از متغیرهای قابل اندازه‌گیری هستند و متکی بر ساده‌سازی‌های بی‌شماری قرار دارند که هیچ چشم‌اندازی از برآورد درست و واقعیت را نشان نخواهند داد. از دید Lawson (2006)، علم اقتصاد در حال حاضر تا حد بسیاری تحت سیطره یک سنت جریان اصلی است که جوهره آن مبتنی بر روش‌های مدل‌سازی ریاضیات است. در حال حاضر، برنامه‌های مقطع تحصیلات تکمیلی در دانشکده‌های اقتصاد بر استفاده از روش‌های ریاضی تمرکز دارند که اغلب مدل‌سازی ریاضی خرد، مدل‌سازی ریاضی کلان و مدل‌سازی اقتصادسنجی را شامل می‌شوند. همچنین، اغلب مجله‌هایی که کلیدی و معتبر محسوب می‌شوند تقریباً تنها مقاله‌هایی را منتشر می‌کنند که با عبارات ریاضی فرموله شده‌اند. از دید لائوسون، این وضعیت چنان فراگیر شده است که بسیاری از اقتصاددانان، نظریه اقتصادی را با مدل‌سازی ریاضی هم‌معنی در نظر می‌گیرند.

اکنون، مسئله متدولوژیکی که در اثر کاربرد گسترده در ریاضیات پیش می‌آید این است که این

روش در نظریات اقتصادی چه نقشی داشته است؟ آیا مدل‌سازی ریاضی بیشتر به تبیین واقعیات اقتصادی کمک کرده است یا به پیش‌بینی رویدادها؟ یک مسأله مهم دیگر از لحاظ متدولوژیک این است که چگونه می‌توان کاربرد روش ریاضی (به عنوان زبان علوم طبیعی) به علوم اجتماعی و انسانی مانند علم اقتصاد نیز تسری داد؟ بدین ترتیب، چرا اقتصاد به لحاظ متدولوژیک هنوز نیازمند بیان صوری ریاضی است - مسأله‌ای است که اقتصاددانان معمولاً ترجیح می‌دهند کمتر درباره آن سخن بگویند.

مسأله کمی‌سازی

جوزف شومپتر (۱۹۹۳)، می‌گوید: «تنها طریق برای موقعیتی که در آن علم‌مان مشاوره مثبت در مقیاس وسیع به صاحبان کسب و کار و سیاست‌مداران می‌دهد کارهای مقداری است، زیرا مادامی که قادر نباشیم مباحث خود را به ارقام بیان کنیم، صدای علم‌مان هرگز به گوش اهل عمل نخواهد رسید، اگرچه شاید بتوانیم خطاهای ناخالص خود را به صورت تصادفی رفع نماییم. همه آنها (اهل عمل) ذاتاً اقتصادسنجان هستند که به چیزی جز اثبات دقیق اعتماد ندارند».

بازآفرینی عینی کمی‌سازی در علم اقتصاد را اقتصادسنجی به عهده گرفته است. Frain (1995) معتقد است که اقتصادسنجی برای بسیاری از مردم موضوع هیجان‌انگیزی نیست. مردم به نتایج یک تحلیل اقتصادسنجی علاقمندند تا ابزارها و روش‌های به کار رفته در آن مورد توجه آنها باشد. بسیاری دیگر نیز به تحلیل‌های اقتصادسنجی اعتمادی ندارند.

پرسش مهم متدولوژیک این است که آیا اقتصادسنجی ابزار مناسبی برای جستجوی حقیقت در علم اقتصاد هست یا خیر؟ Frain (1995) معتقد است که توسعه‌های تئوریک این رشته مانند اقتصادسنجی سری زمانی نشان می‌دهد که اقتصادسنجی در پیشرفت تئوریک خود به سمت حقایق گام برمی‌دارد. اما اقتصاددانان و فیلسوفان زیادی وجود دارند که به اقتصادسنجی به عنوان راه مناسب حقایق علمی نگاه نمی‌کنند. به نظر Kincaid (2005)، این یک داستان جالب، اما ناگفته است که چگونه اقتصادسنجی با وجود بنیادهای فکری غیرانضمامی مسلط گردیده است. دو مورد از این بنیادها، استفاده رویکرد رگرسیون‌های بین‌کشوری و سایر رویکردهای رشد از آزمون‌های معنی‌داری و است. هر دوی اینها در اقتصادسنجی و آمار تردیدبرانگیز هستند. به طور مثال، آزمون‌های معنی‌داری مستلزم یک نمونه تصادفی برای استنباطی از جامعه است. آزمون‌های معنی‌داری به ما احتمال مشاهده همبستگی مشاهده شده در نمونه را هنگامی که در واقع هیچ همبستگی در جامعه وجود

ندارد، می‌گویند. یک معیار کاملاً گمراه‌کننده در قدرت توضیحی است. به‌طور خاص، مقادیر بالا با عواملی منطبق هستند که از نظر علی بی‌اهمیت هستند و مقادیر پایین با عواملی منطبق هستند که از نظر علی کاملاً معنی‌دار هستند. تنها اگر از تصورات علی اجتناب کنید و توضیحی را برگزینید که هیچ چیزی جز قاعده‌مندی‌ها را شامل نمی‌شود، این نتیجه شما را آزار نخواهد داد (Kincaid, 2005).

بحث و نتیجه‌گیری

محققان با ردیابی مسایل فلسفی علم اقتصاد، به تبعیت از ماکي، آنها را به سه دسته تقسیم‌بندی کرده‌اند: مسایل انتولوژیک، اپیستمولوژیک و متدولوژیک. از نقطه نظر انتولوژیک، بر حسب استدلال محققان، پنج مسأله را می‌توان در قالب گزاره‌های زیر تقریر نمود:

(۱) پاسخ به این مسأله که آیا موضوع علم اقتصاد یک امر عینی است، لزوماً مثبت نیست. اقتصاددانان نسبت خود با رئالیسم علمی را به درستی روشن نکرده‌اند.

(۲) علی‌رغم وجود گزاره‌های علی در علم اقتصاد، آیا می‌توان با اتکا به فرض ثبات سایر عوامل از ضرورت طرح علیت در علم اقتصاد سخن گفت؟ وانگهی، مراد اقتصاددانان از علیت در نظریه‌های اقتصادی چیست؟ همین‌طور، مسأله زمان در علیت چگونه توجیه می‌شود؟

(۳) خطای متدولوژیکی علم اقتصاد (استفاده از روش استنتاج) به یک مسأله انتولوژیک (خلط امر خاص با امر عمومی) منجر می‌شود. آیا واقعاً انسان‌ها در همه جا یکسان هستند؟ آیا ویژگی‌های یک سیستم اقتصادی خاص همانا ویژگی‌های تاریخی همه سیستم‌هاست؟ آیا واقعاً کنش یک عامل اقتصادی معین در یک موقعیت خاص نماینده کنش همه عاملان اقتصادی در هر موقعیتی است؟ آیا تمامیت واقعیت را می‌توان بر حسب ترجیحات فردی تبیین نمود؟ به نظر می‌رسد علم اقتصاد متعارف، ناگزیر است مسأله یا مسایل انتولوژیک منتج از خطای متدولوژیک خود را بپذیرد.

(۴) منشأ رفتار اقتصادی چیست؟ عقلانیت، عقلانیت محدود و یا عقلانیت نامحدود؟ اقتصاددانان رفتاری بخش مهمی از تلاش‌های تئوریک خود را صرف پاسخ به این مسأله کرده‌اند و حاصل تلاش آنها با دیدگاه غالب در اقتصاد متعارف (یعنی، رفتار عقلایی) در تضاد می‌باشد.

علاوه بر مسایل انتولوژیک فوق، محققان چند مسأله اپیستمولوژیک را قابل طرح می‌دانند:

(۵) آیا اقتصاد علمی است عقل‌گرایانه یا تجربه‌گرایانه؟ اقتصاد متعارف تاکنون از فلسفه علم عقل‌گرایانه تبعیت کرده است. اینکه، چرا تجربه‌گرایی مبنای اپیستمولوژیک علم اقتصاد متعارف نیست، مسأله‌ای است که پاسخ آن در پارادایم غالب یافت نمی‌شود.

۶) آیا هر گزاره تعمیم‌پذیر مورد ادعای اقتصاد متعارف را می‌توان تعبیر به «قانون» نمود؟ قوانین چه نسبتی با علیت دارند؟ اگر پذیرفته شود که برخی قوانین نیازمند تأیید تجربی هستند، در این صورت باید گزاره‌های کلی مطرح شده در علم اقتصاد را «شبه‌قانون» تلقی نمود.

۷) به دلیل وجود مسأله جمع‌زنی، روشن نیست که پدیدارهای منفرد در سطح خرد و کلان چه نسبتی با یکدیگر دارند؟ اینکه آیا کلان، به مثابه یک کل، برابر با جمع جبری هر یک از خرده‌هاست، یا چیزی بیش از جمع جبری آنهاست، کماکان به عنوان یک پرسش باز قابل طرح است. بر اساس تقسیم‌بندی مقاله، مسایل متدولوژیک علم اقتصاد را نیز می‌توان به صورت گزاره‌های زیر تقریر نمود:

۸) آیا تمایز ارزش- واقعیت ممکن است؟ در بحث از سیاست‌گذاری و همین‌طور مشاهده رفتار واقعی مردم، ملاحظات وجود دارد که باعث می‌شود در امکان تمایز ارزش- واقعیت تردید وجود داشته باشد.

۹) چرا با وجود انتقادهای زیاد از ریاضی‌سازی نظریات اقتصادی، اقتصاددانان هنوز بر استفاده از این روش اصرار دارند؟ آیا روش ریاضی به عنوان روش علوم طبیعی قابل کاربرد در علوم اجتماعی مانند اقتصاد هست؟

۱۰) آیا اقتصادسنجی به عنوان نظریه متولی کمی‌سازی در اقتصاد، ابزاری برای دستیابی به حقیقت است یا خیر؟ پاسخ اقتصادسنجان به این مسأله از پاسخ دیگر اقتصاددانان نمی‌تواند جدا باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- Backhouse, R. E. (Ed.). (2008). Methodology of economics. The new Palgrave dictionary of economics (2nd Ed).
- Boland, L. A. (1987). Methodology. The New Palgrave: A Dictionary of Economics, vol. 3, pp. 455-56.
- Broome, John (1999), Ethics out of Economics, Cambridge, Cambridge university Press, February.
- Camerer, C. F. (2003). The behavioral challenge to economics: Understanding normal people. Federal Reserve of Boston.

- Davis, J., Marciano, A., & Runde, J. (2004). *The Elgar companion to economics and philosophy*. Cheltenham, UK & Northampton, MA, USA: Edward Elgar Publishing Inc.
- Earl, P. E. (1990). Economics and psychology: A survey. *The Economic Journal*, 100(402), 718-755.
- Frain, J. (1995). Econometrics and truth. Technical Paper, 2/RT/95. Statistical and Social Inquiry Society of Ireland.
- Frank, R. T. G., & Regan, D. (1993). Does studying economics inhibit cooperation? *Journal of Economic Perspectives*, 7(No): 159-72.
- Gibbard, A., & Varian, H. (1978). Economic models. *Journal of Philosophy*, 75(No), 77-664.
- Gordon, S. (1978). Should Economists Pay Attention to Philosophers? *Journal of Political Economy*, Vol. 86, No. 4 (Aug.), pp. 717-728.
- Hands, D. W. (1984). What economics is not: An economist's response to rosenberg. *Philosophy of Science*, 51(3), 495-503.
- Hausman, D. (Ed.). (2008). *Philosophy of economics: An ontology* (3rd Ed.). First published in 1984.
- Hausman, D. M. (2008). Philosophy of economics. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Retrieved from <http://plato.stanford.edu/entries/economics/> (Updated: 2012)
- Hausman, D.M. (2001). Economics: Philosophy of. *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*. v. 6, pp. 4159-65.
- Hicks, J. (1979). *Causality in economics*, Basic Books New York: Publishers Inc.
- Hollis, M., & Nell, E. J. (1975). *Rational economic man: A philosophical critique of neo-classical economics*. London and New York: Cambridge University Press.
- Kantorovich, L. V. (1989). Mathematics in economics: Achievements, difficulties, perspectives. *The American Economic Review*, 79(6), 18-22. Nobel Lectures and 1989 Survey of Members.
- Kincaid, H. (2005). Development theory and philosophies of science. In M. Ayogu & D. Ross (Eds.), *Development Dilemmas*. The Rutledge: London and New York.
- Lawson, L. (2006). *Reorienting economics*. Rutledge: London and New York.
- Machlup, F. (1978). *Methodology of economics and other social sciences*. New York: Academic Press.
- Mäki, U. (2008). Philosophy of economics in *Rutledge Companion to the Philosophy of Science*. In M. Curd & S. Psillos (Eds). Rutledge.
- Marwell, G., & Ames, R. (1981). Economists free ride, Does anyone else? Experiments on the Provision of Public Goods. *Journal of Public Economics*, 15(IV), 295-310.
- Peston, M. H. (1959). A view of the aggregation problem. *The Review of Economic Studies*, 27(1), 58-64.
- Rosenberg, A. (1976). *Microeconomic laws: A philosophical analysis*. Pittsburgh: University Pittsburgh Press.
- Roy, S. (2005). *Philosophy of economics: On the scope of reason in economic inquiry*. London & New York: Rutledge. First published in paperback in 1991.
- Sugden, R. (2008). *Credible worlds: The status of theoretical models in economics*.
- White M., D. (2004), Can homo economicus follow Kant's categorical imperative? *Journal of Socio-Economics* 33, pp.89-106.